

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به این که معانی هیئات بحث کردیم، عرض کردیم در لغت غرب هیئات معنا ندارد لکن ملحق است به معانی حرفی نه به معانی اسمی، هیئات را گاهی به عنوان هیئات ترکیبی و گاهی هم به عنوان هیئات افرادی، هیئات ترکیبی هم به عنوان هیئات ترکیبی ناقص مثل صفت و موصوف یا هیئات ترکیبی تام مثل جمله شرطیه و جمله خبریه و جمله اسمیه و الی آخره، و خود این هیئات در لغت عرب دارای معناست لکن معانیش معانی حرفیه است و این نکته بسیار مهمی که ما الان در این جا داریم تحلیل این معانی ای است که از هیئات استفاده می شود، در این جا بحث هیئات افرادی بود که عرض کردیم ماده وفا در قرآن کریم در ضمن این هیئات افرادی یعنی اوفی، وقی، توقی و استوفی در ضمن این ها به کار برده شده، در ضمن این هیئات افرادی که باب های مختلفی اند و بعد می ماند مثلا هیئت ترکیبی که مثلا اوفوا بالعقد یا مثلا یوفون بالندر، اما راجع به هیئات ترکیبی دیروز توضیح را عرض کردیم و ما این را یک بحثی کردیم که الان دیگر موجزش را عرض بکنم، یک تفکری اجمالا حالا با قطع نظر از نسبت به قائلین یک تفکر اجمالی هست، حالا دو طرفش را اجمالی بگوییم یکیش این است که مشهور در کتب صرف مخصوصا این آمده و به نحو دقیق ترش مخصوصا آقایان اگر بخواهند در شرح شافیه مرحوم نجم الائمه رضی آمده، چاپ شده، خود مصری ها چاپ بسیار خوبی کردند، من هنوز ندیدم در ایران چاپ شده باشد، در ایران همان چاپ سنگی است، این کتاب چون یکی از مفاخر دنیای ادبی هست و یکی هم در شیعه منحصر به فرد است، انصافا در مجموعه کسانی که در شیعه در نحو یا در صرف نوشتند مثل مرحوم شیخ بهائی یا مثل مرحوم سید علیخان مدنی، در این ها نوشتند انصافا این دو کتاب ایشان جز کتاب های منحصر به فرد در شیعه و جز کتاب های بسیار بالا در سنی ها در کل دنیای اسلام و کل دنیای عرب، هم شرح کافیه ایشان که در نحو است و هم شرح شافیه ایشان که در صرف است هر دو کتاب و مخصوصا یکی از امتیازاتش هم این است که این ها را در نجف نوشته است، آخرش دارد که کتبه فی المشهد

الغروی المقدس، این را در نجف نوشته و ما در این سطح کتاب در ادب عربی در دنیای شیعه نداریم، مرحوم سید علیخان مدنی هم خوب است، تحلیلات قشنگی هم دارد، همین ترازش چاپ شده، حدائق النديه اش هم شرح صمدیه است و لکن دیگر چون وارد بحث بشوم چون خیلی از بحث خارج می شویم لکن انصافا قابل قیاس با مرحوم نجم الاثمه است، البته این نه به معنای این که آن چه که در این کتاب آورده کلا قبول داشته باشیم لکن به هر حال انصافا هم شرح شافیه اش و البته شرح کافیه اش بیشتر، بسیار دقیق و خیلی لطائف فراوانی دارد و تحلیل هم دارد و بعضی از جاهای معنای حرفی را که ایشان نوشته واقعا انصافا جز ابداع مما خرج است، البته ایشان در باب استثنا هم یک حرفی دارد که ما در بحث استثنای تخصیص متعرض شدیم انصافا حرف ایشان را قبول نکردیم، قابل قبول نبود اما در معنای حرفی تحلیلی دارد، در معنای حرفی که یوجد المعنی فی غیره این اولین بار هم هست در دنیای عرب این تحلیل به این دقتی در معنای حرفی را ایشان ارائه می دهد قدس الله سرّه و عرض کردیم ظاهرا این چیز هایی که اصولیین متاخر ما مثل مرحوم نائینی که معنای حرفی را ایجاد می داند ظاهرش اصلش از ایشان باشد.

پرسش: از حدیث امیرالمومنین نگرفته

آیت الله مددی: بله آن را هم دارد فعل ما اوجد المعنی

علی ای حال انصافا مطالب شرح کافیه و شافیه ایشان، حالا چون بحث ما در شرح شافیه است ایشان هم تبعا لابن حاجب که مؤلف شافیه است معانی باب افعال و تفعیل را آورده، ایشان عده معانیش را آورده و بحث هم کرده و شواهد آورده است، عادتاً این مسلکی که بین آقایان متعارف بود معانی متعدد بر این هیئات دارند، مثلاً اصبح یعنی دخل فی الصباح، انجد دخل فی النجد و یکی از معانی بسیار مهمش برای تعدیه است مثل ذهب و اذهب، گاهی هم عکس است، این هم در لغت عرب استعمال دارد یعنی ثلاثی مجردش متعدی است، به باب افعال می آید لازم می شود، عکس همدیگر استعمال شده است و تعجب هم ندارد.

علی ای حال انصافا مجموعه یا گاهگاهی اصلا به قول ادبای عرب ها الالف للازالة، آن ها برای افعال گاهی تعبیر الف می گویند مثل اوفی بالالف، یعنی الف زائد یعنی باب افعال، گاهی از باب افعال تعبیر به الف می شود، آن وقت می گویند الف برای ازاله، ممتنع شد

شفاه الله یعنی حالش خوب شد، اشفاه الله یعنی شفاهش ممتنع شد، مستحیل شد، اصطلاحاً می گویند الالف للازالة یا باب افعال برای ازاله.

علی ای حال عده ای از معانی را ذکر کردند بکن بعضی از این تحلیلات اخیری که ما داریم فرض کنید مثل مرحوم آقای اصفهانی در شرح لا ضرر، ظاهر این ها این است که، سعیشان این است، به اصطلاح ما یک مبنای لغوی قرار دادیم الان هم وارد بحثش نمی شویم بیاییم بگوییم این معانی متعدد که در کتب صرف آمده ارجاع به یک معنا می شود لذا یک بحثی را ما به این عنوان مطرح کردیم اصولاً وحدت معنا را قبول نکنیم و دنبال آن معنای واحد بیفتیم یا اثبات وحدت معنا با مواردی، حالا غیر از این که موارد استعمال کاملاً با هم متضادند و مختلفند اصولاً معنای روشنی ندارد، به نظر ما معنای روشنی ندارد، اثبات وحدت معنا برای این هیئات افرادی انصافاً خالی از اشکال نیست

پرسش: چون که در لغت مشترک را قبول نمی کنید

آیت الله مددی: در لغت قبول کردیم، آقای خوئی قبول ندارد ما قبول کردیم چون آقای تعهد می دانند ما رابطه بین لفظ و معنا قائلیم، علی ای حال ایشان چون رابطه بین لفظ و معنا قائل نیستند، فقط به قول خودشان از مقوله فعل می دانند تعهد

علی ای حال کیف ما کان در باب هیئات هم انصاف قصه، حالا می گویم نمی خواهیم وارد بحث لغوی و تاریخی بشوم، انصاف قصه حق با همان آقایان صرفیین هست که

پرسش: شما ارجاع به یک معنای واحد را قبول دارید؟

آیت الله مددی: نه مشترک را قبول کردیم. به نظرم حرف جرجی زیدان در آن تاریخ آداب لغت درست است که وقتی تدوین لغت شد از عشائر مختلف مثلاً در یک قبیله ای، در یک منطقه عین یک معنا بود و در یک جای دیگر عین معنای دیگر بود، عین که آمد این مال کار تدوین علم است، ما این را توضیح کافی عرض کردیم لغت چون یک واقعیت ندارد یعنی فرض کنید عربی که در عراق بود یک جور صحبت می کرد، در حجاز یک جور، در یمن یک جور، مختلف بود، بعد که در قرن دوم تدوین لغت شد آمد نوشت که مثلاً

من رفتم دیدم یک عرب عین را به طلا گفت، یکی به نقره گفت، یکی به چشمه گفت، یکی به چشم گفت، این ها که شد بعد که خود انسان های عرب آمدند خواندند عرب خودش رابطه ایجاد کرد، لغت یک واقعی نیست که تغییر پیدا نکند مثلاً فرض کنید یک درجه معین حرارت موجب جوش آوردن آب می شود یا یک درجه معین موجب جوش آوردن روغن می شود، یکی موجب میعان آهن یا سرب می شود، شما اگر این ها را در یک جا نوشتید باز درجه آب را برای آهن نمی نویسید چون امر واقعی است عوض نمی شود اما لغت این جور نیست، اگر نوشت که عده ای از عرب عین را به نقره گفتند، بعد که نوشت بعد روی این نوشته هم نوشته ها آمد خود انتشار علم و علما خودش لغت درست می کند، ما در بحث إنما عرض کردیم که انصافاً این که إنما افاده حصر بکند شواهدی نداریم، إنما برای حصر نیست لکن چون از اوائل روی نکات خاصی إنما را برای حصر فهمیدند، در آیات مبارکه هم برای حصر اضافه کردند مخصوصاً آن آیاتی که جنبه کلامی دارد مثل إنما ولیکم الله که جنبه کلامی هم دارد خب این ها را هم در حوزه ها خواندند، حوزه ها هم آمدند در کشور های عربی برای مردمشان گفتند یواش یواش این شد که انما حصر دارد یعنی انسان عربی هم شروع کرد تعامل حصر با این مسئله

پرسش: با این حجیت قول لغوی؟

آیت الله مددی: در مورد حجیت قول لغوی عرض کردم ما اصل حجیت را یعنی یک ملاحظه و بررسی می کنیم، اصولاً در این بحثی که در باب شناخت و علائم وضع بود تبادر و صحت سلب، ما عرض کردیم شناخت وضع یکی بیشتر نیست، یک نوع آنالیز است یعنی یک نوع تحلیل است، این تحلیل مقدماتی دارد که تبادر یکیش است نه تبادر مثلاً یک راه شناخت است صحت سلب یک راه دیگر است، نه صحت سلب و تبادر و صحت تقسیم، الحمدلله صحت تقسیم در کتاب های اخیر ما نیست یعنی ده ها استعمال را باید با همدیگر مقارنه کرد تا یک نتیجه گیری کرد، این شناخت

پرسش: همه را به یکی بر می گردانید؟

آیت الله مددی: شواهدش فرق می کند

پرسش: چون انگیزه هایشان متفاوت است

آیت الهل مددی: نه چون متفاوت است، حالا مثل تنجد غیر از اکرم است، انجد دخل فی النجد خب این خلاف ظاهر است، ما در فارسی هم این را نداریم، یک شعر فارسی هست که:

شکر لله که ما مکیدیم، این مکیدیم را ما به کار نمی بریم، ما می گوییم مکه رفتیم، نمی گوییم مکیدیم، این مکیدیم یک چیزی است که در شعر فارسی غیر متعارف است، تربت پاک پیمبر دیدیم، این به حساب مثل این که ما بخواهیم در فارسی جوک صحبت بکنیم، مکیدیم شعر نیست اما در عرب هست، اعرقت أى دخلت فى العراق، این غیر از اکرم است، غیر از اوفی است، اینی که بگوییم همه معانی باب افعال را حتما به یک معنا برگردانیم با اختلاف شدیدی که در استعمال دارد واقعا غیر طبیعی است، غیر معقول است، امر غیر صحیحی است

پرسش: با انتشار علم علما در لغت غرب عوض می شود

آیت الله مددی: آهان عوض می شود چون نقل می کنند مخصوصا چون همیشه این علوم ما یک ارتباط مستقیم مخصوصا با وعاظ و خطبا و خطبه نماز جمعه با مردم عرب، این خواهی نخواهی هی گفت إنما برای حصر خود عرب هم فکر کرد که إنما برای حصر است. این درست می شود. نمی خواهد این واقعی باشد، مثل آن رابطه جوش آمدن آب و آتش یا جوش آمدن روغن با آتش نیست، آن عوض نمی شود.

پرسش: با کثرت استعمال

آیت الله مددی: اصلا واقعه این است و لذا مثلا الان ف بنذرک را در قرآن نداریم، اما در روایت آمده است، این لغت درست می شود یعنی به قول معروف یک شوخی ای می کنیم لغت مثل حرف ملانصر الدین باشد که چهل سال هم عوض نمی شود، این خواهی نخواهی یک حرکت اجتماعی دارد، تاریخی دارد، تولد پیدا می کند، مرگ پیدا می کند.

پاسخ پرسش: خودش گاهی از بین می رود و گاهی اصلاً معنا قید پیدا می کند، خیلی الان از این لغتی که ما داریم مثلاً همین زمان ما وقت کشی، این وقت کشی در اصل فارسی نیست، یک لفظ انگلیسی است، عرب ها هم قتل الوقت می گویند، هر دوی ما از یک لفظ انگلیسی گرفتیم، اصلاً اصطلاحات و لغات به همدیگر تاجر پیدا می کنند، فرهنگ ها به هم متاثرند، کم و زیاد می شود، این مطلب را خوب دقت بکنید و لذا این که ما بیاییم بگوییم هیئات دائماً به یک معنا باشند انصافاً شواهد مویدش نیست.

پس بنابراین آن وقت بحث اوفی که در قرآن آمده ما عرض کردیم یک جاهایش بنفسه متعدی شده مثل اوفوا الکیل، یک جاهایی با باء آمده، قاعدتاً باید روی شواهد لغوی فرق بکند آن هیئت افرادیش باید فرق بکند، حالا غیر از هیئت ترکیبیش که اوفوا بالعقود باشد، مثلاً دیروز مثال زدیم اوفوا الکیل، این جا ظاهراً مراد کیل باشد و خوب شد همین کلمه نذر را هم، در قرآن دو جا داریم ولیوفوا نذورهم، ببینید ایفا به خود نذر خورده است، این جا ولیوفوا نذورهم مراد فعل است یعنی مثلاً نذر کرده گوسفند بکشد این گوسفندش را بکشد، مراد در این جا فعل است، و لذا هم لام که لام تاکید است بر سرش آمده است، حتماً این کار را بکند، و لیوفوا نذورهم اما در خود قرآن باز داریم یوفون بالنذر، آن جا مراد صفت است یعنی این حالتی که انسان بنا داشته باشد که نذری که انجام داد انجام بدهد یعنی به عبارت دیگر شبیه تعبیری که من دیروز کردم در اسناد اشتقاقی نظر روی ذات است، در اشتقاق فعلی نظر روی حدث است، روی مبدأ است، دیروز توضیحش را عرض کردم، اگر وفا و ایفاء مستقیم بخورد آن جا نظر روی مبدأ و حدث است، اگر ایفا با باء متعلق بشود آن جا نظر به ذات است، شبیه آن بحثی که در اسناد گفتیم مثلاً یوفون بالنذر، این جا می بینیم باء آورده است، مراد از یوفون بالنذر آن حالت است، ذات، انسان هایی که مقیدند به نذر ها و لذا بعدش ببینید عطف کرد و یخافون یوماً کان، این هم حالت صفت نفسانی است و لیوفوا نذورهم یعنی گوسفند هایشان را بکشند، نذرشان را انجام بدهند، و لیوفون آن جا هم امر است، این جا هر دو نذر است، نگفت و لیوفوا بنذورهم، مستقیم به آن خورد یعنی متعدی بنفسه شد، لذا به ذهن من با تأمل در آیات مراد از اوفی اگر با باء بیاید نمی خواهد بگوید شخص را وادار به آن عمل بکند، یک رابطه ای بین شخص و آن عمل ایجاد می کند با باء چون اصل اولی تمام این حروف را، اصل اولی تمام این الفاظ را برایش معنا بدهیم و این وقتی می شود که شخص را فرض بکند یعنی ذات را

فرض بکند، یک رابطه ای با آن پیدا بکند و لیوفوا نذورهم این جا رابطه بین خود شخص و خود عمل است و لذا معنایش مثلاً قربانی ها را بکشد، و لیوفون بالنذر و یخافون، این را ببینید روی ذات و صفت رفته است

پرسش: باء نیست

آیت الله مددی: می دانم، می خواهم بگویم وجود باء هر دو نذر آمده و لیوفوا بنذورهم نیامده، می خواهم این را عرض بکنم نکته این است و لیوفوا نذورهم را ازش، و ليقضوا تفتهم که آن هم امر است دیگر، از این مطلب یک نوع فعل فهمیده می شود یعنی این جا اگر گفت مستقیم متعدی شد فعل فهمیده می شود، مصب کلام روی حدث است، روی عمل است، اگر باء آورد مصب کلام روی ذات است، به خاطر باء

پرسش: این فقط منحصر در باء است یا غیر از باء چیز دیگری هم می آمد

آیت الله مددی: الان ما نداریم،

پرسش: یعنی در واقع می خواهید بگویید زیادة المبانی

آیت الله مددی: بله آن زیادة المبانی تدل على زیادة المعانی آن راجع به مفردات است

پرسش: اضافه شد بر این هیئت

آیت الله مددی: نه نه این به خاطر خود حرف آمده است، در هیئت ترکیبی آمده است پس ببینید اوفوا بالنذر یعنی می خواهد ذات را نگاه بکند و آن عمل که نذر است، اگر ذات را نگاه کرد می شود صفت لذا عرض کردیم دیروز شاهدش را هم عرض کردیم حالا این موجزی بود که من دیروز گفتم و امروز هم با این مثال تکمیل کردم.

سر هیئت ترکیبی برویم، این حالا معنای هیئت اشتقاقی، در هیئت ترکیبی من عرض کردم دیروز هم عرض کردم اصولاً هیئات در لغت عرب معنا دارد لکن معانیشان معانی حرفی است، دقت بکنید راجع به معانی حرفی خب یک بحث های مفصلی که آقایان کردند ما معتقدیم که غیر از این بحث هایی که شده حروف را از زوایای دیگری هم بررسی بکنیم، یا هیئات را مثلاً معنای حرفی در حقیقت

یک نوع اختصار است و هدف از معانی حرفیه یک نوع اختصار است یعنی همین سرت من البصرة، این را به اصطلاح من شما بخواهید به معنای اسمی، اسمی یعنی باز بکنید، این جا مراد این است که شما سیر را در نظر گرفتید، سیر را در خودتان، خودتان را در نظر گرفتید، سیر را به خودتان نسبت دادید نسبت فعلی یعنی می خواهید بگویید نبود شد، نسبت فعلی این جوری است، ابتدا را در نظر گرفتید ابتدا یعنی اول، یعنی این نکته که این اول سیر است یعنی قبلش نبود، سیر قبل از این نبود، این معنا را در نظر گرفتید شهر بصره را در نظر گرفتید، سیر خودتان که مستند به خودتان کردید با شهر بصره ربط دادید، خب این را اگر بخواهید توضیح بدهید دو سطر می شود، این را شما با سرت من البصرة گفتید، اگر بخواهید این را باز بکنید، اینی که ما الان در اصول داریم در معنای مفهوم شرط باز کردیم هدفمان تحلیل این بود که از این نکته و از این زاویه حساب کردیم که معانی حرفی اصولا اختزالی است برای معانی اسمی یعنی سعی کردند جمع بکنند و لذا کلام کوتاه می شود، این بحثی نیست که آقایان مطرح کردند.

بحث دیگری که ما مطرح کردیم این قید و قیودی که هست چون در معانی حرفی نکته یعنی زوایای خاصی را می بینید معانی حرفی می آید روی نکات و حیثیات کار می کند، به خلاف معانی اسمی، یک اصطلاحی را بنده همیشه عرض کردم کثرت معانی اسمی در هر لغت و در هر جامعه علامت پیشرفت تمدن است مثلا شما بلندگو کشف می کنید یک اسم برایش می گذارید، تمدن بشری است، فرض کنید حتی اکتشاف، شما در ایران پنج جور گیاه کشف کردید اسم هایش را گذاشتید، صد جور گیاه کشف بکنید این پیشرفت علمی شماست، اما معانی حرفیه علامت پیشرفت تفکر فلسفی است یا به اصطلاح مقابل او فرهنگ است، معنای حرفی با فرهنگ رابطه مستقیم دارد، معانی اسمی با تمدن رابطه مستقیم دارد، خیلی از جامعه های بشری معانی حرفیشان کم است، این اصلا علامت رشد فکری است، من از رفقای که آفریقا رفتند مخصوصا چون سوال کردم بعضی از مناطق خیلی، مثلا در جنگل های آفریقا که دیگران هم نوشتند اسمایشان خیلی محدود است چون در یک محیط محدودند که درخت و آب و زمین، همین چند تاست، هر چه بیشتر توسعه پیدا می کند اسماء بیشتر است، آن وقت باز زاویه فکر، اگر فقط فرض کنید زاویه اش این است که خوردم خوابیدم، فقط همین اسناد فعلی و اشتقاقی، این همین اسناد فعلی باشد این تمام می شود و محدود است و لذا خوب دقت بکنید ما طبیعتا این

جور است با پیشرفت هایی که داریم حتی در لغت عربی، الان یکی از کار هایی که در لغت عرب هست که کار های فرهنگستان فارسی هم باید بشود که در ایران نمی شود، برای تمام الفاظی که از غرب وارد می شود معادل پیدا می کنند، اصلاً مثلاً فرض کنید شما در ریاضیات یا مثلاً جبر، $x + y$ ، آن ها x و y نمی نویسند، سین و صاد می نویسند، هر دو تا را حرف عربی می آورند، اصلاً حرف انگلیسی نمی آورند، و چون آن ها از راست می نویسند عدد را هم از راست، چون انگلیسی ها هر دو را از چپ می نویسند هم حروف را و هم عدد را، ما ایرانی ها در فارسی حروف را از راست می نویسم عدد را از چپ می نویسم، عرب ها هم عدد هم حروف را از راست می نویسند، از راست می نویسند سین + سین مساوی است با، این را از راست می نویسند از چپ نمی نویسند، همین عدد را هم از راست می نویسند. کل نوشتنشان، این کتاب های چاپ دنیای عرب را ببینید ترتیب شماره گذاریشان از راست است، مال ما ایرانی ها از چپ است.

علی ای حال کیف ما کان این را خوب دقت بکنید لذا حتی در خود لغت عرب بر اثر پیشرفتی که پیدا شده الان خودشان هم مشکل مثلاً کلمه این که بخواهند یک شیء را از یک زاویه، حیث را بکار بردند با این که حیث در لغت عرب ظرف مکان است و لذا حیث در لغت عرب اضافه به جمله می شود، در صلب لغت عرب حیث اضافه به مفرد نمی شود مثلاً من حیث الاطلاق، حالا این را در کتب فلسفی و منطقی و اصولی می نویسند، الان خود عرب ها که الان مقیدند دیدم عده ایشان می نویسند من حیث الاطلاق، مرفوعش می کنند یعنی من حیث الاطلاق موجود، عده ای هم اعراب نمی گویند می گویند این حیث غیر از آن حیثی است که در لغت عرب بود، چرا؟ چون حیثیت جز معانی حرفیه است این ها بر اثر رشد تفکرات فلسفی و معنوی پیدا می شود، اگر در یک لغتی دیدیم الفاظ مادی، شما اگر صد تا وسیله طبّاحی داشته باشید خب صد تا اسم می گذارید، شما هر چه بیشتر وسائل اکتشاف بکنید یا اختراع بکنید قطعاً اسمای بیشتری می گذارید، طبیعی است که این طور است، اسم از یک شهر دیگری می آید شما برایش اسم می گذارید، فرض کنید الفاظ هندی است یا غربی است یا عربی است یا فارسی است، ما اسمای فارسی هم در اصطلاحات عربی داریم، این طور نیست که نباشد مثلاً سچین را می گویند سنگ گل، غرض دقت بفرمایید این نکته را خوب دقت بکنید معانی حرفیه غیر از این جهاتی که

گفته شد اصولاً یک رشد خاص خودش را دارد، رشد خاص خودش در قبال معانی اسمی است، معانی اسمی رشدش کاشف یعنی تعدادش و عددش، من یک جایی دیدم که در لغت عرب مجموعه الفاظ مستعمل دو میلیون و پانصد هزار لفظ است، اینی را که من دیدم نمی دانم راست است یا دروغ است، علی ای حال رشد اسماء دلالت بر رشد علمی می کند، علم آدم الاسماء هم داریم، رشد معانی حرفی و کثرت معانی حرفی هیئات مختلف این کارگزار در مسئله امور معنوی، امور نسبی، امور تحلیلی، اموری که می خواهیم تحلیل بکنیم لذا در این قسمت خوب دقت بشود که مشکل کار این است. مسئله ای که دیروز عرض کردیم معانی حرفی طبیعتاً معانی اندکاکمی اند، حالا در هیئت ترکیبی این جا مشکل درست می کند مثلاً من یک مثال به شما بزنم مثلاً شما می گوئید لا تشرب الماء، حالا نمی خواهیم وارد قانون بشوم اول لغت، این لا در لغت عرب به معنای اعدام، یعنی نابود کردن، لا تشرب الماء، این لا اعدام به معنای حرفی آمده، اگر اسمی بود می گفت تو اعدام بکن شرب را، اگر اسمی بود اما وقتی حرفی می آید حرفی خصلتش این است که باید در غیر باشد، اصلاً خصلت حرفی این است که باید در غیر باشد، مثل این که تسبیح را می گوئیم در دست است تسبیح و دست فرقی نکرده، تسبیح روی دست، نه تسبیح عوض شد نه دست، دو حالت را می بیند، یکیش را تعبیر به فی می کنیم یکیش را تعبیر به علی می کنیم، دو طرف را می بیند، چیزی خودش ندارد، آن وقت لا چون اعدام است ممکن است به هیئت تشرب بخورد و ممکن است به ماده تشرب بخورد. می خواهیم بگوئیم چرا مشکل پیدا می شود مال این است، این لا تشرب در لغت عرفی شاید خیلی مشکل ایجاد نکند، کجا مشکل است؟ وقتی این لا تشرب بیاید لغت قانونی بشود، آن وقت اصطلاحشان این است که اگر لا اعدام به هیئت خورد می شود حکم تکلیفی، حکم مولوی، اگر به ماده خورد حکم وضعی می شود، مشکل این جا درست می کند یعنی می خواهد شرب را بردارد. حالا این را بخواهیم به چون عرض کردیم ما در اصول هشت تا فضا تصویر کردیم فضای اول تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی است، شما اگر لا تشرب را بخواهید عملاً انجام بدهید غیر از قول، چکار می کنید؟ آبی هست، ظرف آبی هست و شخصی هم هست، می خواهید بهش بگوئید لا تشرب هذا الماء، چکارش می کنید؟ یک: شما دست طرف را می بندید که نتواند آب بخورد، دو ظرف آب را بر می دارید، این لا تشرب کدام یکی است؟ سه: هر دو را انجام می دهید، هم ظرف آب را بر

می دارید هم دست آن را می بندید، اگر شما گفتید لا تشرب دست آن را می بندید حکم تکلیفی می شود، چهارمیش را بعد توضیح

می دهیم

پرسش: سومی لفظ می شود

آیت الله مددی: بله که اگر دستش را باز کرد باز هم نتواند بخورد، چه مشکل دارد؟ اگر گفتیم لا تشرب یعنی دستش را ببند یعنی اعدام به هیئت خورده این حکم مولوی و تکلیفی می شود، اگر گفتیم آب را بردار حکم وضعی می شود، اگر گفتیم هر دو را انجام داد می گوئیم هم حکم تکلیفی، نکته از کجا پیدا شد؟ چون لا خودش معنای حرفی بود، لا مفادش اعدام بود، این صلاحیت دارد، این در ضمن باید یکی باشد، آنی که در دنیای اسلام متعارف بودند فهمیدند گفتند به هیئت می خورد، لا تشرب یعنی دستش را بست، اگر بخواهد بگوید ظرف، اگر بخواهد حکم وضعی، این بالملازمه، این مسئله نهی در عبادات جز ملازمات گرفتن نکته اش این است، خلاصه بحث این است. اگر گفت لا تصل فی الحریر این اصلش زجر است، لکن زجر ملازمه با بطلان دارد، در مقابل آمدند گفتند که نه آقا این اصلش بطلان است، لا تصل فی الحریر یعنی اصلاً این نماز باطل است، این همانی است که الان علمای متاخر اصولی ما فهمیدند، این سرّ این که عده ای گیر کردند که قدماً چه گفتند اصلاً دو تا فهم است، لذا آمدند گفت لا تصل ارشاد به مانعیت است، این ارشاد به مانعیت یعنی لا را به ماده زدند، عده ای هم گفتند هر دو، لا هم به هیئت می خورد هم به ماده، یک: شما ممنوعید در حریر نماز بخوانید، دو: اگر خواندید هم عقوبت دارد هم نمازتان باطل است، عقوبت دارد یعنی مولوی، نماز باطل است یعنی وضعی ارشادی، روشن شد؟ یعنی چرا؟ چون لا اعدام است، اعدام به معنای حرفی است، تفکری که ایشان فرمودند، تفکر دیگر می گوید هیچ کدام نیست، نه به ماده می خورد نه به هیئت، این را بعضی ها تفکر قانونی امروز می دانند، در حقیقت اگر لا تشرب گفت اول لا تشرب را ببین، اگر لا تشرب گفت نه به شرب خورده که ماده باشد و نه به هیئت خورده است، پس این چیست؟ معنای لا تشرب این است که من یک چوب آن جا می گذارم اگر آب را برداشت با چوب به دستش می زنم، یعنی نهی فقط دلالت بر این می کند که این اراده ای نیست، مولویتی نیست، خوردن آب این کیفر را دارد، بهش می گوید مالیات بده مالیات عوارض نوسازی، اگر نداد پنج برابر

از او می گیرند، و لذا خوب دقت بکنید این تفکر این است که اصلا یک تصویری در قانون است و لذا این تصور هست که در اوامر قانونی، خطابات قانونی جنبه بعث و زجر نیست، عرض کردم این را که شرحش فردا، اجمالش را عرض کردم مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری یک کتابی است که حاج آقای انصاریان در شرح حال ایشان چاپ کردند در آخر هایش یک رساله ای در نماز جمعه است به فارسی، تقریر بحث ایشان است، ما چون از افکار ایشان مطلع نبودیم، ایشان در آن جا در یک مناسبت دارد که خطابات شرعی مثل خطابات قانونی است، بعث و زجر ندارد، این که بعث و زجر ندارد یعنی این، یعنی وقتی که قبول کرد بعث ندارد به طریق اولی آن دومیش را هم قبول نمی کند یعنی ماده اش را هم قبول نمی کند پس این تصویرش این جوری است، این مطلبی که شما می گوید سه تا، این را فرض کنید شبیه خطاب عبد و مولی است چون جنبه مولویت دارد اما خطابات قانونی اصلا جنبه عبد و مولا ندارد، مولویت ندارد، آن در آن جا این را می گوید، معنای لا تشرّب این است، یک چوب آن جا گذاشته اگر آب را برداشت با چوب به دستش می زند، خوب دقت بکنید!

پرسش: ولایت است

آیت الله مددی: نه این ولایت نیست، این نکته جامعه است، بهش می گوید عوارض نوسازی بده، جامعه در حقیقت این کار را می کند، ولایت نیست، البته شاید این اشکال شما وارد باشد

پرسش: می شود گفت که در اولی بلافاصله با نهی حکم آمده

آیت الله مددی: نه او می گوید اصلا نه دست بسته می شود و نه آب برداشته می شود، این یک مقابل دارد، مقابلش کیفر است، اگر مسئله عصیان باشد مقابلش همه به عنوان عصیان مولی است و لذا مثلا اگر گفت این ساعت نرو نان بخر، اگر نان خریدی دو تا شلاقت می زنند، این ساعت نرو گوشت بخر اگر خریدی ده تا شلاق می زنند، ممکن است جزایهای مختلف قرار بدهد

پرسش: اعتباراتش فرق می کند

آیت الله مددی: چرا؟ پس نکته این است که این را در مقابل جزا می بینند نه عصیان، نه مخالفت مولی، مخالفت مولی که یکی است، فرق نمی کند پس در حقیقت نه دستش را می بندد و نه آب را بر می دارد، من چهار تا صورت را فرض کردم شما فکر بکنید صورت پنجم و ششم هم اگر به ذهنتان بعد فکر بکنید، این یکی از مباحث بسیار مهم در قانون است

پرسش: مگر ما دنبال ظهور در روایات نیستیم؟

آیت الله مددی: من منشا ظهور را گفتم، منشا ظهور استعمال حرف است، حرف معنای اندکاکی است یعنی حرف در غیرش است، این غیر کدام یکی است؟ هیئت است یا ماده است یا هر دو؟

پرسش: خود واضع حرف نباید این ها را تصور کرده باشد؟

آیت الله مددی: واضع عرف است، این یک عرف عرفیش خیلی بسیط است، عرفش یعنی اعدام شرب ماء اما وقتی روی عرف قانونی می آید چون آثار دارد، اگر مولوی باشد یکی است ولی اگر ارشادی باشد چیز دیگری است، و این اساس مشکل است، چون مرحوم آقای اصفهانی وارد بحث شدند، البته الان بحث ما در صیغه افعال است، لا تفعل نیست، حواسم جمع است لکن این صیغه لا تفعل را برایتان مثال زدم که مثال واضحی باشد

پرسش: در واقع عقل انضباط گذاری می کند

آیت الله مددی: و لذا اگر کسی گفت که لا تشرب هر دو است، هم نهی است هم زجر است و هم در عین حال می خواهد بگوید این شرب آب را قبول ندارم، لا تصلّ هر دو است، دیگر بحث این که چون آقای خوئی می فرمایند، آقای خوئی و دیگران دارند بحث ملازمات چهار تاست، یکیش هم نهی در عبادات یا نهی در معاملات، تصادفاً نهی در معاملات عبادات هم که اخیراً اصحاب ما، اصلاً گفتند مولویت ندارد، فقط ارشادی صرف است، لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه یعنی نمازت باطل است نه این که نماز نخوان، نهی ندارد، حالا اگر در وبر است، وبر یعنی کرک، یا مو یا پشم حیوانی که غیر ماکول لحم است نماز خواند دو مرتبه نماز صحیح خواند نمازش درست است، عقوبتی به خاطر آن کار ندارد، نمازش باطل است.

وجه دوم این است که نمازش منهی است و بالملازمه نمازش باطل است، طبق این وجه سوم نه این اصلا نهی دارد، اصلا ناظر نیست که نمازش باطل است، لذا از ابوحنیفه نقل شده که لا تصلّ فی الحریر نماز درست است ولی گناه کرده است. این یکی از نکات اساسی دنیای بحث از زمان رسول الله تا الان است، این هم تحلیلش، این که شما باید چکار بکنید دیگر باید تصمیم گیری بفرمایید و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين